

سری از آزادیخواهان گماردند . تلگرافخانه که از کار افتاده بود بکار واداشتند . در آن چهار ماه ویرانیهای در شهر رویداده خانه ها و کوچه های نزدیک بچنگگاهها کوبیده شده و بسیاری از آنها بخون آلوده گردیده ، و درها و پنجره های بازارها و کاروانسراها شکسته و مغازه های مجدالملک با آتش سوخته بود . روبهمرفته از سر خیابان تا نزدیکی امیرخیز ویرانه ها بهم می پیوست . قاسم خان والی رییس بلدیة سا یسک چابکی بآباد گردانیدن اینها پرداخت و سنگرها که درمیان شهر می بود همه را برداشت . بازارها را در اندک زمانی بحال پیش آورد که چون رمضان بپایان رسد همگی باز گردد . درمیان این شادیهها چیزیکه مایه افسوس همگی میشد نبودن حسینخان و کشته شدن

## گفتار چهاردهم

### چگونه مشروطه خواهان بشهر گشایی برخاستند ؟ ..

در این گفتار سخن رانده میشود از افتادن مشروطه خواهان شهرهای آذربایجان را ، و از دیگر پیشامدهای آنزمان تا هنگامیکه لشکرها دوباره مره شهر را گرفتند .

تهی شدن دوچی و سرخاب از ملایان و دولتیان و برخاستن عین الدواه خوشترین روز - از کنار شهر ، یکدورنوی را در تاریخ کوششهای تبریز ، بلکه در های تبریز تاریخ مشروطه باز کرد . مشروطه خواهان پس از چهار ماه کوشش بدینسان فیروز درآمدند ، و مشروطه پس از آنکه باخرین پایه رسیده بود و بیم برافتادش میرفت بدینسان نیرومند گردید .

این پیشامد نتیجه هایی را در پی میداشت :

نخست : مشروطه خواهان در تبریز میدان یافته به برپاگردانیدن اداره ها و دیگر کارهای بزرگی پرداختند .

دوم : آزادیخواهان در همه جا شادمان گردیده از برافتادن مشروطه بی بیم شدند ، و در تهران و دیگر جاها جنبشها آغاز یافت .

سوم : بیگانگان که بکوششهای تبریزیان ارج نکرده امید می به پیشرفت آن نمیداشتند از این فیروزی ناچار گردیدند اندیشه و گفتار خود را دیگر گردانند .

در پاره سامان شهر ، از همان روزیکه دوچی و سرخاب از دولتیان تهی گردید ، ستارخان و باقرخان و انجمن ایالتی بان کوشیدند که در شهر ایمنی در کار و بازارها باز گردد . دشمنها که کسانی با آزادیخواهان کرده بودند اینزمان همه آنها پرده کشیده دنبال نکردند . با مردم دوچی و سرخاب و ششکلان مهربانی بسیار نمودند . مردم قوامک که ایشان نیز زینهار خواسته بودند سردار زینهار داده از گذشته چشم پوشید . گذشته از سپارشهای پیشین روزیکشنبه بیست و ششم مهر ( ۲۲ رمضان ) در شهر جار کشیدند که هر کسی از آزادیخواهان که یکی را بیازارد کبفر سختی خواهد دید . نیز کسانی از سوی سردار و سالار دوچی و ششکلان گمارده شدند که مبادا کسی از مجاهدان و سردستان در آنجا بمردم آزاری پردازد .

در همان روزها بگشادن اداره های نظمی و عدلیه و بلدیة و معارف کوشیده بهر کدام



ب ۲۴۹

فرمانتورها

( این پیکره در زمانهای پیشتر برداشته شده )

آنچنان می بود . از سوی سردار و سالار و دیگران پیاپی ختمها بنام او گزارده میشد . همان روزیکه دوچی تهری گردید انجمن ایالتی چگونگی را با تلگراف بانجمن سعادت آگاهی داد . و آن انجمن بنجف و دیگر جاها آگاهی فرستاد ، و این بود در این روزها پیاپی تلگرافهای خجسته باد از قفقاز و استانبول و نجف و پاریس میرسید . در تهران و دیگر شهرها که فشار خود کامکی فرصت نمیداد مردم نیمه نهانی شادمانی می نمودند ، و چنانکه خواهیم دید از این هنگام در همه این شهرها آزادیخواهان بدلیبری افزودند و در بیشتر جاها تکانهایی رخ نمودن گرفت .

انجمن سعادت کوششهای خود را دنبال می کرد و باز « اعانه » می رسانید ، و یکی از کسان بنامی که « اعانه » با دست انجمن فرستاد شیخ خزعل خان بود که در خوزستان خود سرانه فرمان می راند . این تنها کسی بود که از درون ایران « اعانه » به تبریز می فرستاد .

یکی از کارهای شکست تبریزیان در این هنگام آن بود که تلگراف درازی به محمد - علمیرزا فرستاده باز شدن مجلس را خواستار شد . چنانکه گفته ایم پس از بمباردمان مجلس محمد علمیرزا نوید داد که سه ماه دیگر دوباره مجلس را بگشاید . ولی چون سه ماه بپایان رسید در دوم مهرماه ( ۲۷ شعبان ) فرمانی بنام سدر اعظم بیرون داده این بار هم نوید باز کردن مجلس را به بیست و سوم آبان ( ۱۹ شوال ) داد و در این فرمان چنین میگفت :

« ولی چون اشرار تبریز بقدری هرزگی و شرارت و خونریزی کرده و شهر را ، منشوش و منقلب نموده اند که دولت نمیتواند از تنبیه اشرار و مفسدین صرف نظر نماید ، اینست که دستخط می شود که تا شهر تبریز منظم و اشرار آن قلع و قمع و اهالی مظلوم ، آنجا از شر اشرار آسوده نشوند و امنیت را اعاده ننمایند شهر تبریز از این حکم ، مستثنی خواهد بود . »

این هنگام که تبریز چیره در آمد ، و پیداست که شاه چه خشمی از آن داشته تبریزیان تلگراف می کنند که چون شهر ایمنی یافته چنانکه نوید داده بودید مجلس را بازکنید این يك سرزنش بسیار بجایی بوده و ما اینك خود آن تلگراف را در اینجا می آوریم :

« طهران بسربر معدلت تخمیر همایونی خلدالله ملکه الان متجاوز از چهار ماه ، است که شرح گذارشات خطه آذربایجان بملاوه اینکه باعث خرابی ملک و ملت و انهدام ، اساس عمران مملکت و تعطیل تجارت شده خاطر خطیر همایونی را نیز دچار انواع ، ملال و تشویش نموده است و یقین است که اگر پای اشرار و مفسدی چند که محض پیش ، بردن اغراض شخصی خود بانواع تساویلات مسئله را کاملاً برخلاف نفس الامر قلمداد ، کرده و موضوع حقیقی را در پیشگاه مقدس آن پدر مهربان پوشیده و پنهان می داشتند ، در میان نمی بود هر آینه کار خرابی ملک و ملت باین درجه از محور اعتدال خارج نمیشد ، و بالاخره هم بحمدالله بر ضمیر منیر اعلیحضرت اقدس همایونی مکشوف افتاد که مقصود ،

« از تمام خودنمایی و عرض چاکری جز بستن کوله بار تمتع چیز دیگری نبود چنانچه ، طرف خود را بستند هر يك راه هضم آنرا در پیش گرفته بسمتی در گذشتند و مهمترین ، حاجتی که این اولاد مظلوم اعلیحضرت ملوکانه در دست دارند اینست که همینکه با توجه ، امام زمان علیه السلام پای این چند نفر مفسد دولت و ملت کش از میان خارج گردید ، کوس اتحاد حقیقی اولاد در میان تمام اهالی کوفته شد و ثانیاً باب مخادمت در میان ، رعیت مطیع و پادشاه مهربان فراز گشت از آنوقت اعلیحضرت امر اجرای قانون انتخاب ، و کلاه را تعلیق بنظم آذربایجان میفرمودید حال دگر گویا برای تردید خیال آن پدر ، تاجدار هیچ موضوعی در کار نباشد چه اهل تبریز با اتحاد کلمه فعلا در قلب خود جز محبت ، پادشاه و انتظار افتتاح دارالشوری و تطبیق قانون اساسی ندارند بنا بر این در عالم ، شاه پرستی و دولتی خواهی ملت آذربایجان که در حقیقت بمثابه قندیل ممالک محروسه ، است مستدعی هستند که اعلیحضرت اقدس ملوکانه بجای مقاومت ملال انگیز برای ، تشکیل ملت بدبخت بيك همت ملوکانه امر به انعقاد دارالشوری ملی و انتخاب و کلاه ، نمایند که هم این فرصت نیکو را واسطه اتحاد آمیزش میان دولت و ملت قرار دهند ، و هم باین تدبیر سدرایت این بلوای عمومی را بسایر ولایات فرموده باشند . »

مادر این کتاب از رویه سیاسی پیشآمدها کمتر سخن رانده ایم . پروایی که در باره ولی باید دانست که انگلیس و روس با هم پیمانی ، که در سال بیگانگان مینمودند پیش میان خود بستند از همچشمی دست برنداشته بودند ، و چون روسیان هواداری به محمد علی میرزا می نمودند در برابر آنان انگلیسیان نیز هوای مشروطه را می داشتند . راستست که يك تکان ژرفی در ایران ، پسود همسایگان نبود و انگلیسیان نیز بچنان تکانی خرسندی نداشتندی . با آن حال در آن کشاکش که بنام مشروطه خواهی و خود کامکی برخاسته بود ، آنان سود خود را در هواداری از آزادیخواهان می شناختند که اینها را در برابر محمد علی میرزا سر پا نگه دارند .

از اینرو چون دارالشوری آن ناشایستگی را نشان داد و بادست لیاخوف بان آسانی بر افتاد ، انگلیسیان از آزادیخواهان نومید شده سیاست شان رنگ تاریکی گرفت . زیرا محمد - علمیرزا ، کلید های ایران را در دست داشته خود را بدامن روس انداخت ، و این يك شکست سیاسی برای ایشان میبود . از اینرو روزنامه های انگلیسی زبان ریشخند و بدگویی بایرانیان باز کردند ، و بدستاویز آن ناشایستی از ایرانیان ، همگی آسیا بیانرا ناشاینده آزادی خواندند . این بدتر که پس از آن پیشامد کسانی از نمایندگان دارالشوری ، از تقیزاده و دیگران ، که خود را پاروپا رسانیده بودند برخی از آنان از دولت انگلیس درخواست باوری بمشروطه ایران می کردند . و در اینجا بود که روزنامه تیمس بایشان پاسخ داده میگفت : انگلیسیان با روسیان اگر چه در آسیا راه همچشمی و کشاکش

در جنگ هفدهم مهر که با سپاه ماکو می رفت نگذاشت تویی بخانه های روسی ببنند با اینحال روزنامه های روسی آرام ننشسته به بهانه تراشی میکوشیدند . گاهی از بسته بودن راه جلفا و از زیان آن به بازرگانی روس گفتار می نوشتند . گاهی از سختی کار بستگان روسی در تبریز گله ها میکردند و دروغها میراندند . گاهی آزادیخواهان را بدنام می کردند که بکونسولخانه ها خواهند ریخت یا عیسویان را خواهند کشت . اینها در آغاز شورش بود . سپس چون نیکرفتاری آزادیخواهان با اروپائیان شناخته شده و آوازه آن پروژنامه های اروپا افتاد ، این زمان روسیان رفتار سواران را دستاویز گرفتند و بگله پرداختند که کاروانها را لخت میکنند و دارایی بستگان روس را بتاراج میبرند و براه شوسه زیان رسانیده اند .

این بود در این هنگام که مشروطه خواهان اندک آسایش یافته بودند بآن شدند که جلواین بهانه را نیز بگیرند ، وانجمن کمیسیون برپا گردانید که زبانهایی را که به بستگان روسی یا انگلیسی ، از سواران دولتی یا از هر کسی رسیده بود جستجو کند و اندازه هر یکی را بدست آورد تا بهر کسی پرداخته شود و بسا تلگراف بودن چنین کمیسیون را بلندن و پترسبورگ و استانبول و پاریس آگاهی داد . نیز نامه ای بکونسول روس در تبریز فرستاد در این زمینه که چون در جنگ با سواران ماکو اندک آسیبی بعمارت روس رسیده خواستاریم اندازه آنرا آگاهی دهید تا پرداخته شود .

این کمیسیون گذشته از کار خود ، بگرفته از کالاهای تاراجی را که سواران نتوانسته بودند از شهر بیرون برند گرد آورد و بدارندگان رسانید .

نیز در همان روزها انجمن برای دلگرمی دادن بیازرگانان بیگانه و بازکردن راه دوستی با دوائها تلگرافی به سفیران و نمایندگان بیگانه در تهران فرستاد که ما اینک نسخه اش را در پایین میآوریم :

« طهران خدمت مستطاب اجل ارفع سفیر کبیر دولت علیه عثمانی دام اقباله - ،  
 « العالی در این مدت چهار ماه انقلابات تبریز که ملت در راه استیفای حقوق خود ،  
 « مشغول مجاهدات بود بقدر امکان درباب وقایه و حفظ حقوق اتباع خارجه نیز لازمه ،  
 « دقت و اهتمام بعمل آمده و بشهادت عموم نمایندگان دول معظم اگر تعرض هم بحقوق ،  
 « اجانب شده باشد از طرف اشرار و آنها بیکیه مغل و مانع تجارت دنیا هستند بوده ،  
 « است و الان چگونگی خیالات ایشان در نظر اعلیحضرت همایونی مکشوف و بحمدالله ،  
 « در سایه ثبات عزم ترقی خواهان داخل شهر از وجود اشرار و سواران قرداغی و سایر ،  
 « مفسدین پرداخته شده از طرف ملت بحفظ روابطی که من قبل در میان دولت ایران و ،  
 « دول کامله الوداد موجود بوده است رعایت خواهد شد و امیداست که بعد از این درهر ،  
 « مقامی که قدرت ملی در آنجا نفوذ داشته باشد در باب جریان معاملات و محافظه حقوق ،  
 « اتباع و تجار خارجه موجبات سهولت فراهم و انشاءالله این خادمان ملت در ،

می بویند در سیاست اروپایی همدست و همراه میباشند و پیمانها در میان میدارند ، و هرگز نخواهد شد که بیاس دلخواه آزادیخواهان ایران دولت روس را رنجیده گردانند .

در سایه این راز ها بود که چون تبریز در برابر محمدعلیمیرزا بایستادگی برخاست و ستارخان و مجاهدان آن دلیرها را می نمودند ، انگلیسیان از بدگمانی که در بساره ایرانیان پیدا کرده بودند ارجی نمی نهادند ، و يك آگاهی نویسی از تایمس در اینجا هر چه در تبریز میدید با زبان نکوهش و ریشخند برشته نوشتن کشیده ، و بهر کاری رنگ دیگر

داده پروژنامه خود میفرستاد . ولی چون روز بروز پا فشاری تبریزیان بیشتر می گردید انگلیسیان خواه و نا خواه پروای آن مینمودند و اندک ارجی میگزاردند ، و بدینسان میبود تا این فیروزی باز پسین پیش آمده دوچی تهی گردید وعین الدوله از کنار شهر برخاست و در این هنگام بود که انگلیسیان پروای بیشتر کردند ، و یکدسته از ایشان به پیشوایی مستر لنچ نماینده پارلمان و کمیته ای ، بنام ایران پدید آوردند از آنسوی تایمس نیز زبان خود را دیگر گردانیده ، این زمان بجای نکوهش و ریشخند بستایش و ارجگزاری پرداخت . نمونه هایی از این نوشته های رنگا رنگ آن روزنامه را پروفیسور براون در کتاب خود آورده است . این نتیجه دیگری

از آن فیروزی تبریزیان میبود .



ب ۲۵۰

### شیخ خزعلخان

يك رفتار شونده دیگری که در این هنگام از مشروطه خواهان سرزد و سیاست پیوستگی مبداشت ، آن بود که چون روسیان از دبر باز شورش آذربایجان را بهانه گرفته میخواستند سپاه از مرز بگذرانند ، و بگرفته گفتگو ها در آن باره میان ایشان با انگلیسیان میرفت ، آزادیخواهان سخت هوشیار بوده میکوشیدند که بهانه ای بدست آندولت ندهند ، و بیش از همگی ستارخان در این باره کاردانی و هوشیاری از خود نشان میداد ، و چنانکه گفتیم

« طرفداری و ترویج منافع تجارتنی عموم دول معظمه کوتاهی نخواهیم کرد »

« انجمن ایالتی آذربایجان »

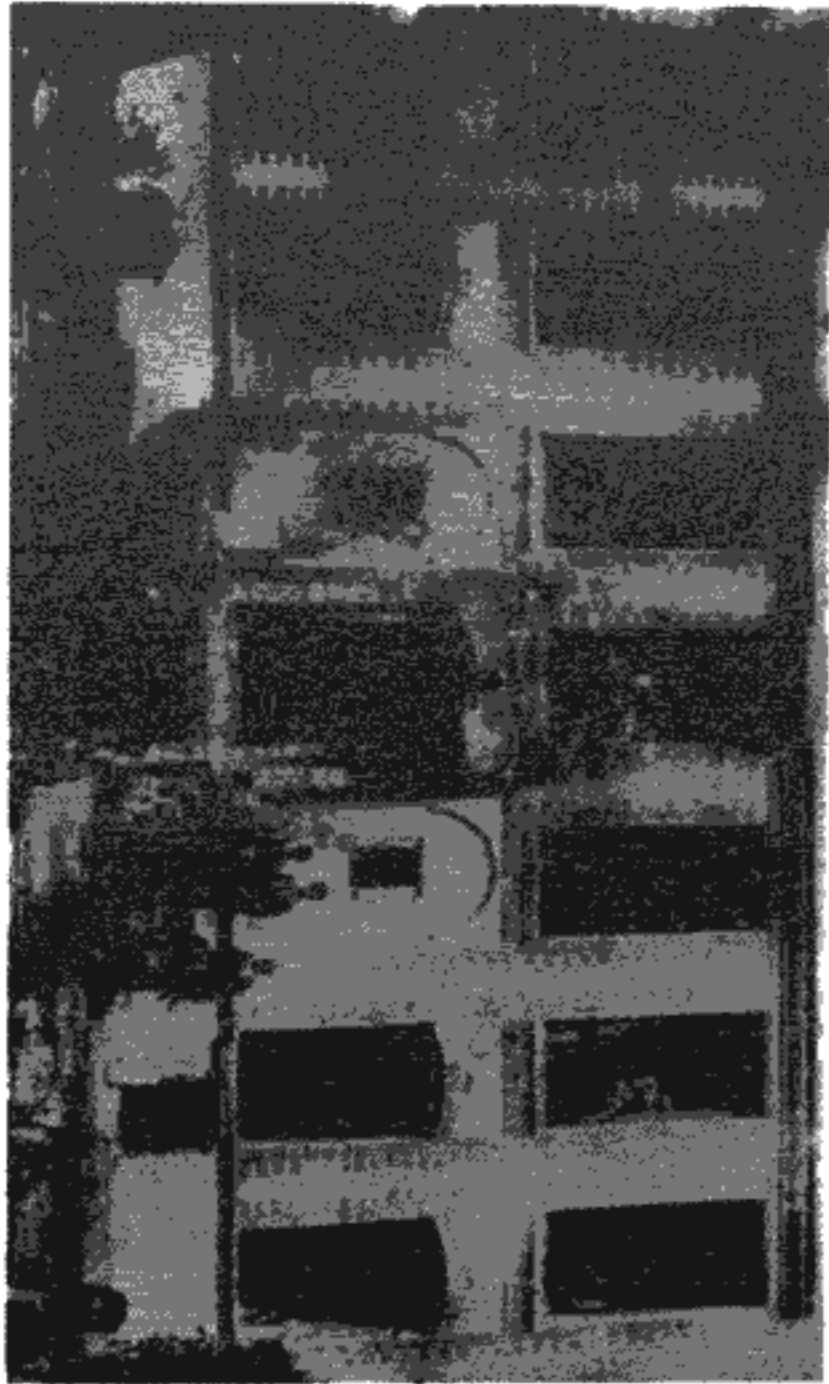
تبریزیان میدانستند محمد علیمیرزا دست از کینه چوبی برنداشته فرستادن جعبه برای است و دوباره بسیج سپاه میکند که سر شهر فرستد ، میدانستند شجاع نظام که دیر یا زود ، دوباره گسرد شهر گرفته خواهد شد . این بود همیکوشیدند خوارپارگرد آوردند تا در آن روز بتنگی نیفتند . از آنسوی در این هنگام بسیاری از شهرها و آبادیهای آذربایجان تکان خورده آماده جنبش میبودند . تبریزیان میخواستند آنها را بکاردارند و دامنه شورش را تا آنجاها رسانند . این بود چنین نهادند که دسته‌هایی را بیرون فرستند .

در این میان رحیمخان و شجاع نظام و دیگران که از کنار شهر برخاسته بودند ، هر یکی در گوشه‌ای آتش چپاول و ستم میافروختند . رحیمخان در اهر نشسته کسانش راه میزدند و دیه‌ها را تاراج مینمودند . شجاع نظام در مرند لشکرگاه زده راه جلفا را می‌بست . عین‌الدوله که گفتیم بقزلقه میدان رفت چون بکدسته قزاقی از طهران رسیده بودند دوباره بازگشته و در باسنج جاگزیده راه تهران را می‌گرفت و سپاهیانش آبادی‌ها را ویران میکردند . اینها هر کدام مایه گرفتاری و نا بسامانی می‌بود . ولی بیش از همه کارشجاع نظام گران میافتاد .

چه راه جلفا نزدیکترین راه بازرگانی میانه اروپا و آذربایجان بشمار رفته بستن آن زیان بزرگی بکارهای بازرگانی میداشت . از آنسوی از بستگی آن راه قند و شکر و نفت و کبریت و اینگونه افزارهای زندگی در شهر نایاب می‌گردید . نیز جنگجویان گرجستان و قفقاز که از این راه بیاری می‌شتافتند و تفنگ و افزار جنگ می‌آوردند جلو ایشان گرفته می‌شد . پس از همه چند که گفتیم روسیان بستگی این راه را دستاویز گرفته و هر روز نغمه دیگری می‌سرودند .

شجاع نظام در بیرون مرند لشکرگاه زده از سراسر آن پیرامونها سوار گرد می‌آورد ، و چنین آگاهی داده که هر که نیاید خانه‌اش را تاراج خواهد کرد . از آنسوی هر کاروانی که از تبریز یا جلفا می‌رسید چهارپا و کالا همه را نکه میداشت ، و این بدتر که پروای خودی و بیگانه نمیکرد و چون کسانی از بازرگانان انگلیسی و اتریشی بسراغ کالاهای خود رفتند پاسخ می‌داد که بسا دستور تهران آن کار را می‌کند و هرگز آنها را رها نخواهد کرد . پیداست که دربار قاجاری چه اندیشه شومی را در سرمیداشت و از درماندگی و نومیدی بچه پستی‌ها تن درمیداد .

این گفتگو در کتاب آبی و در روزنامه‌های آنروزی بسیار آمده که محمد علیمیرزا و پیرامونیان شوم او آخرین چاره کار خود را درازی دست بیگانه بایران میدانستند و با دست خود زمینه پدید می‌آوردند .



۲۵۱ پ

عمارت اسلامی پس از ویرانی

تبریزیان چون آن را می‌دانستند از رهگذر راه جلفا نگرانی بسیار میداشتند ، و این بود پیش از همه بشجاع نظام پرداختند و با يك نقشه‌ای او را برانداختند . این یکی از شاهکارهای تاریخ مشروطه و خودداستان شگفت و شیرینست . درزبانها آرایه‌هایی به آن می‌بندند ، ولی ما از کسانی که خود آنرا از نزدیک دیده و دانسته‌اند جسته‌ایم و خواهیم نوشت : سبف‌السادات نامی که از سیده‌های بنام و توانگر دوچی ، و خود با شجاع نظام دوستی میداشت ، مهر او از خانه‌اش بدست حسن نام مجاهدی می‌افتد ، و او آنرا

بنزد حیدر عمواعلی (که پس از بمباران مجلس به قفقاز گریخته و از آنجا به تبریز آمده بود) می آورد. عمواعلی از دیدن آن نقشه ای بسانندیشه اش میرسد و آنها را با دست کسانی از سران آزادی بکار می بندد. بدینسان که بدستباری گرجیان بمبی برویه جمبه ساخته، نامه ای نیز با مهر سیف السادات نوشته هر دو را، نوشته بمب، از پست برای شجاع نظام می فرستند.

میرزا اسماعیل نویری بگردن میگیرد که جمبه را به پستخانه رساند و نگران راه انداختن آن باشد. میرزا علیخان پستخانه آنرا گرفته با دست چارپار روانه میگرداند. روز سه شنبه پنجم آبان (یکم شوال) بود که این جمبه و نامه بمب رسید. شجاع نظام آنروز در لشکر گاه میبود و هنگام شام همراه نزدیکان و سرکردگان خود بخانه بازگشت. از آنسوی حاجی میرزا محمود خان رییس پست که با شجاع نظام خویشی نیز می داشت همراه پسر خود (آقای هادی صابر) همان شبانه جمبه و نامه را برداشته بنزد او آورد. آقای صابر (۱) می گوید: «وزن جمبه بزوی آن ۶۷۰ مثقال نوشته شده بود». می گوید: «ما چون بخانه شجاع نظام درآمدیم شجاع لشکر (پسر بزرگتر شجاع نظام) و علیخان هوجقانی (یکی از سرکردگان بمب) و جبریل بوداغیان (از بازارگانان تبریز که مهمان میبود) و آقوب ارمنی (از کسان جبریل) و برخی دیگر در اطاق میبودند، ولی شجاع نظام در ایوان نماز میخواند. چون نمازش را پایان رسانیده باطاق درآمد، پدرم نامه و جمبه را باو داد. گرفت و گفت: «امانتها بیست که خودم بسیف السادات سپرده بودم»، و پیش از آنکه کاغذ را بخواند خواست جمبه را بکشاید. پدرم دوراندیشانه گفت: بهتر است ببرند و در بیرون بازکنند. بوداغیان نیز همان سخن را گفت. ولی شجاع نظام بی پروایی نموده پاسخ بریشخند آمیز داد. سپس پسرش شجاع لشکر فرمود آنها را بازکنند.

این شجاع لشکر، بوارونه پدرش، جوان بافهمی میبود و بمشروطه کشته شدن شجاع گراپی می داشت، و گاهی کسانی را از آزادبخواهان از ستم نظام و دیگران پدرش را میگردانید. چون او دور اندیشی نموده، جمبه را که بجلو خود گزارده بود در بازکردن آن دودلی نشان میداد شجاع نظام بریشخند و سرزنش دست بسوی او بسازید و گفت: «خوخ!»، شجاع لشکر ناچار شد جمبه را باز کند. ولی همینکه کارد بریسمان قوطی کشیده آنها برید بیکبار بمب ترکیبده آوایش تا چند فرسخ رفت و سراسر شهر را بشکان آورده مردمرا هراسان گردانیده. خود شجاع نظام شکمش دریده و رانش برگشته بود. چون کسانش میرسند اندک جانی می داشته و آب می تلبد و لسی تا بیاورند درمی گذرد. شجاع لشکر از سر تا زانو چهل واند زخم برداشته و با اینهمه حائش بهتر از پدرش بود. تا شش ساعت زنده

(۱) آقای هادی صابر که اکنون در تبریزند یادداشتی در آن باره نوشته و فرستاده

میمانند که سخن میگفته و از پدرش گله میکرده. علیخان زخمهایی داشته و چون او را بخانه اش در هوجقان میبرند، پس از يك شبانه روز می میرد. میرزا احمد خان نامی زخمهایش را درمان کردند و بهبودی یافت. باریون جبریل از چند جا زخمی شده بود، فردا او را به تبریز آوردند و بدرمان پرداختند و کتون در تهران است. آقوب تراشهای به چشمش فرو رفته و از درد آن چندان در شکنجه میبود که سر بدیوار میکوبید. برای چاره چشمش را بیرون آوردند و بیچاره تا کتون با يك چشم زیست می کند. دوتن پیشخدمت از ترسی که میداشته اند دوری گزیده و نزدیک پنجره ایستاده بوده اند و چون جمبه میترکد هر دو را بیافچه پرت میکند، و لسی کبچیک گزندی نمی بینند و هر دو آسوده می مانند. در آنجا که جمبه را نهاده بودند فرش از هم شکافته و گودی در زمینه اطاق پیدا شده و سقف اطاقها تکان خورده و بدادبها (رویه درونی سقف) همه فرو ریخته بود. اما رییس پست و پسرش، آقای صابر چنین میگوید: هنگامیکه بمب ترکید من یکبار دیدم همه اطاق بسر ما می ریزد و همه درها و پنجره ها خورد شده، و ما در یکجای جهان دیگری هستیم، چون دست بتن خود مالیدم سراپا رخمی و خون آلود گردیده بودم و دودی که از بمب برخاسته بود و بگلوی ما میرفت بسیار بدتر از زخمها میبود. در همان حال دیدم عبدالله خان فراشبازی شجاع نظام با چراغی در دست باطاق درآمد و چون حال همگی را دید بیکبار چنین گفت: «خانه ات خراب شود حاجی محمود خان آخر خانه ما را خراب کردی». از این سخن او من به بیم افتاده خواستم از هر راه که باشد پدرم را از آنجا بیرون برم، و چون از حال پدرم و از سرگذشت او جستجو کردم دیدم از جاییکه میبود پنج ذرع پرت شده و او نیز در میان زخم و خون دست و پا میزند. در همان هنگام همگی زنان و بچگان خاندان شجاع نظام بفریاد و گریه پرداخته بودند. نخست جستجوی حال شجاع نظام میگردند، و چون او مرده بود رو بسوی شجاع لشکر آوردند. شجاع لشکر زخمهای بسیاری می داشت. گذشته از بمب فشنگهایی که در قطار کمرش می بود ترکیبده پاک به تنش فرو رفته بودند. با اینحال سخن میگفت، و در همانحال بیشتیبانی از ما برخاسته گفت: «بحاجی خان آزار نرسانید. باعث قضیه پدرم بود. از بس ظلم کرده بود گرفتار شد». این سخن او مایه رهایی ما گردید. من بهرنجی که بود خود را بخانه مان رسانیدم و چهار تن را فرستادیم که پدرم را درون گلیسی گزارده بخانه آوردند. بهر حال این حاجی میرزا محمودخان نیز پس از ششماه رنج بهمان آسیب در گذشت.

بدینسان مشروطه خواهان از شجاع نظام کینه جستند، و کسانی هم بیگناه باتش او سوختند. چنانکه دیده ایم اینمرد پیش از دیگر سرکردگان تبریز آمد، و بیش از دیگران با مشروطه خواهان دشمنی مینمود، و در کشتن و تاراج کردن پافشاری بسیار میکرد. از اینرو تبریزیان کینه بسیاری از او در دل می داشتند و چون روز ششم آبان (۲ شوال) با تلفن مرگ او را آگاهی دادند در شهر شادمانی رخ داد، و میرتقی قلیج با

یکدسته از مجاهدان سوار شده برای آگاهانیدن مردم با موزیک در بازارها گردید. در این میان دوسه روز راهها باز و قند و نفت و دیگر چیزها بفرآوانی به تبریز رسید و مردم از تنگی درآمدند. لیکن پس از دو سه روز دوباره راه بسته گردید. زیرا محمدعلیمیرزا چون آگاهی از کشته شدن شجاع نظام یافت لقب و جایگاه او را به پسرش موسی الرضاخان داده دستور فرستاد که همچنان راه را بسته دارد، و این جوان که هنوز بیست سال نمیداشت بهمدستی پیرامونیان خود بکار پرداخت، تا هنگامیکه مجاهدان مرند را بکشادند. چنانکه در جای خود خواهیم نوشت.



پ ۲۵۲  
دو تن از مجاهدان تبریز

### گشاده شدن سلماس و مرند

در ماه آبان در هرگوشه‌ی از آذربایجان پیشامد دیگری از نیک و بد در کار و دادن میبود. در این ماه تبریز چند دسته بیرون فرستاد که هر یکی از آنها داستان دیگری داشت. دسته نخست بر سر سلماس رفته با فیروزی آنجا بکشادند آرونق و انزاب که در پهلوی تبریز نهاده و کسانی از آنجا بمجاهدان پیوسته بودند، چون نعمت‌الله خان نامی در آنجا با مشروطه دشمنی مینمود، سردار دسته‌ای را از مجاهدان بر سر او فرستاد، و اینان رفته نعمت‌الله و برادرش را از میان برداشتند و در آنجا بیرق آزادیخواهی برافراشتند، و چون انبوهی بر سر ایشان گرد آمد آهنگ گشادن سلماس کردند. از آنسوی حاجی پیشماز که از ملایان مشروطه خواه آنسامان می بود و از دیر زمانی خود را بقراباغ ارومی کشیده در آنجا ووز میگزاشت، اینهنگام دسته‌ای بر خود گرد آورده او نیز از سوی دیگر روسلماس آورد، در این زمان سلماس و خسوی بدست اقبال السلطنه، و او امیرامجد نامی را بحکمرانی آنجا فرستاده بود. امیر امجد در خوی و گماشته‌ای از او در سلماس نشیمن میداشت. ولی در اینهنگام چون آهنگ آزادیخواهان را دانست سپاهی بر سر کردگی حاج حیدر خان امیرتومان بدانجا فرستاد و پسر خود را نیز همراه ساخت. لیکن مجاهدان پروا ننموده شب شنبه بیست و سوم آبان (۱۹ شوال) یک ساعت پیش از سفیده بامداد سلماس تاخته جنگ کنان شهر درآمدند و امیر تومان و سپاه او را نیز شکسته باز پس گردانیدند. بدینسان سلماس گشاده شده در آنجا انجمن برپا گردید.

دسته دوم بر سر کردگی قلعه وان باشی نامی بمرآغه فرستاد شد که در آنجا بیرق آزادی برافرازند و نیز غله دیوانی آبیچار روانه بربر دهند. چون این دسته با همه فیروزی کار ندانی از خود نمودند و آسیبها دیدند داستان آنان راجداگانه خواهیم آورد.

دسته سوم بر سر مرند بود. چون پسر شجاع نظام راه پدر را میپیمو و راهرا همچنان بسته داشته با مشروطه خواهان کینه و دشمنی بی اندازه مینمود، سردار فرج آقای زنوزی را که از قفقاز آمده و میان مجاهدان نامآور شده بود، با گروهی از مجاهدان روانه کرد که مرند را بکشایند، و چون زنوز و جلقا که از آنسوی مرند است، در این زمان در دست آزادیخواهان میبود اینان از بیراهه خود را بزنوز رسانیده گروهی را هم از آنجا با خود برداشتند و آهنگ مرند کردند. از اینسو پسر شجاع نظام دلیری نشان داده آهنگ ایشان کرد. و تا یک فرسخ پیش رفت، و در آنجا بمجاهدان برخوردند جنگ سختی در میانه روی داد. ولی مرندیان ایستادگی ننموده باز گشتند. پسر شجاع نظام بمرند در آمده و فردا کسان خود را برداشته بسوی خوی بگریخت، از آنسوی مجاهدان که تا اردکلو یک میلی مرند رسیده بود مردم پیشواز نموده ایشان را شهر آوردند. بدینسان مرند بدست آمده راه جلقا گشاده گردید. این جنگ روز یکشنبه یکم

آذرماه (۲۷ شوال) بود (۱).

بدینسان فیروزیها پی هم رخ میداد. لیکن در همان هنگام برخی داستان های اندوه انگیزی نیز روی می نمود. زیرا دشمنان مشروطه بازم بیکار ننشسته دست از کینه جویی برنداشته بودند. از جمله ضرغام و برادرش سام که همراه رحیمخان از کنار تبریز بقره داغ رفتند این زمان با چند صد سوار همراه خود در چند فرسخی شهر دبه هارا بنام می کردند و هر دبه ای که ایستادگی می نمود با جنگ و کشتار با آنجا دست می یافتند. یکی از آنها دبه مجونبار بود که ارمنی نشین است و کلیسای بزرگ و استواری دارد. روز چهارشنبه بیستم آبان (۱۶ شوال) ناگهان گرد آنجا را گرفتند. ارمنیان بچنگ برخاسته هشت ساعت دلیرانه ایستادگی کردند. ولی چون شماره سواران فزونتر می بود سرانجام شکست یافتند و زنان و فرزندان خویش را بکلیسا گرد آورده آبادی را برای تاراج با نان و اگزاردند. سواران دبه را بنام کردند و بکلیسا چهار توپ زدند. ولی به آنجا دست نیافتند. در این پیش آمد هیجده تن از ارمنیان (سه زن و پانزده مرد) کشته شده ده تن زخمی گردیدند. از سواران نیز دسته ای بخاک افتادند.

در آن هنگام که آن فیروزیها و این ناگواریها در بیرون رخ میداد  
**آرامش و سامان** در درون تبریز آرامش و سامان بی مانند می بود و مردم  
**دردرون شهر** از هر باره در خوشی می بودند. نان و خواربار نیز فراوان یافت  
 میشد. آن شهری که یکماه پیش پر بیم ترین شهرهای ایران شمرده  
 میشد کنون ایمن ترین شهری می بود. در این باره چه بهتر که نوشته های کتاب آبی را  
 بگوای آورم. مستر راتسلاو جنرال کسنول انگلیس در نامه خود بسفیرشان در بیست و  
 هفتم آبان (۲۳ شوال) چنین مینویسد -

« در درون شهر ایمنی هر چه بهتر برپاست، و راستی کوی مسیحان و بیکانگان،  
 « چندان ایمن و آسوده است که تاکنون هرگز نبوده... همه بیکانگان از رفتار و کردار،  
 « آزادیخواهان در این چند گاه شورش خوشنودی مینمایند. جر روسیان کسی سخن از  
 « ترس نمیراند.»

تنها خرده ای که نماینده بریتانی به آزادیخواهان تبریز گرفته داستان «اعانه»  
 است که بازور و سختی از توانگران گرفته میشد. در این باره در روزنامه «ناله ملت» نیز  
 نوشته شده، و خود مشروطه خواهان پوشیده نمیداشتند که در آن باره سختی بسیار  
 می کنند. چه این سختی ناچاری میبود. آنهمه در رفت جنگ را که بایستی دهد؟.. از  
 آنسوی گله و ناله از برخی توانگران که بدخواه مشروطه می بودند سر میزد. دیگران خودخواهان  
 مشروطه میبودند و بدخواه پول میپرداختند. زیرا گذشته از مشروطه خواهی این میدانستند

(۱) درپاره یادداشت ها ۲۸ شوال نوشته اند. ولی گویا روز درآمدن مجاهدان را بمرند

خواسته باشند.

که اگر جلوگیری مجاهدان نباشد سواران قره داغ و مرند وارد بیل بشهر دست یافته آتش  
 بهستی آنان می زنند و گزندهای بدتر دیگر رسانند.

نیز مستر راتسلاو در نامه خود گله اجلال الملک را « از کارهای خود سرانه باقرخان»  
 مینویسد. در این باره در روزنامه شمس استانبول نیز سخنانی نوشته میشد. اجلال الملک که  
 در آغاز جنگ بجان خود ترسیده و بکونسولخانه روس پناهییده و سپس در سایه جانبازیهای  
 ستارخان و باقرخان ایمنی یافته بلکه بفرمانروایی نیز رسیده بود. همانا چشم میداشته است  
 که ستارخان و باقرخان خود را زیر دست او شمارند و از او دستور گیرند.

یکی از داستانهای شگفت  
 تاریخ مشروطه ایران همینست که  
 دسته بسزرگی از درباریان کهن و از  
 دیگران، که بمیان مشروطه خواهان  
 آمده بودند، بگانه کار خود فرمانروایی  
 و آقایی میدانستند، و این بود بهیچ  
 کوششی بر نخاسته دیگران را و -  
 میداشتند، و هر زمان که بیمی پدیدار  
 میگردد خود را بکنار کشیده میدان  
 را بمجاهدان و کوشندگان باز  
 میگرداند. لیکن همینکه بیم از جلو  
 برمبخواست و زمینه بفرمانروایی  
 آماده میگردد بیدرنگ خود را  
 بمیان میانداختند و کوشندگان  
 را بکنار زده رشته کارها را بدست  
 خود میگرفتند. بلکه زبان باز  
 کرده ایرادها بآن کوشندگان



پ ۲۵۳

بگرفتند. همین اکنون که در تبریز میرزا اسماعیل خان یکانی (از آزادیخواهان بنام)  
 جنگ و خونریزی میرفت، در تهران (این بیکره در استانبول در هنگام کوچ برداشته شده)  
 بگذشته از حاجی سید نصرالله تقوی و حسینقلی نواب و مشیرالدوله و مؤتمن الملک و  
 تقی زاده و میرزا علی اکبر خان دهخدا و دیگران، ناشکیبانه چشم براه میداشتند که زمینه  
 آماده گردد و باز آنان پا بمیان گزارند و رشته را بدست گرفته مشروطه را راه برند.  
 سدها از این کسان در میان میبودند.

ما در نوشته های خود اینان را میوه چین مینامیم. زیرا داستان ایشان داستان  
 کبست که در همسایگی او باغبانی باشد، و آن باغبان رنجه کشد و درختی پرورد، ولی

